

## A study of the archetype of the hero's journey in Saud Al-Sanousi's novel of *Bamboo Stem*

Zahra Khosravi Zargar<sup>1\*</sup>, Ph.D. Student of Persian Language & Literature, Birjand University  
Ahmad Lamei Giv, Associate Professor of Arabic Language & Literature, Birjand University

Received: 26-05-2021

Accepted: 07-03-2022

**Introduction:** The archetype of the awakening of the hero involves his path toward perfection and dream of individuality with focus on some other archetypes. During the journey, the hero attains a profound understanding of himself and the ultimate meaning of life. The novel *The Bamboo Stalk* was written by the Kuwaiti writer Saud Alsanousi and is worth examining with a focus on the evolution of the protagonist. The current research aims to study the process of a character's (Isa) evolution in *The Bamboo Stalk*, using the archetype of the hero's journey and then answering the question 'Which archetypes of a hero's journey are found in this novel?' *The Bamboo Stalk* has not been examined via the lens of archetypal criticism yet, and the present research seeks to analyze this work through the viewpoint of the hero's journey archetype.

**Methodology:** To expand Joseph Campbell's ideas in *The Hero with a Thousand Faces*, Carol S. Pearson and Hugh K. Marr, in a book entitled "My Graceful Life", studied the hero's journey plot, which is a pattern of the development of individuality. They believe that the character attains a deeper understanding of himself during this journey and eventually becomes aware of his talents and the intended meaning of life. Pierson proposes twelve archetypes and believes that, in each phase of human's life, one of these archetypes dominates a person's life. Overall, he classifies the mythical path of every individual into three different parts, each of which is associated with its own especial archetypes. Using these ideas and a descriptive-analytic approach, the current research explores the process of Isa's personality evolution and development in the novel *The Bamboo Stalk*.

**Results and Discussion:** The research findings indicate that the plot of *The Bamboo Stalk* involves the hero's journey. In this novel, the procedure and process of individuality development are highly visible through the archetypes. During the journey, Isa actually shifts from unconsciousness to self-consciousness. In the first phase, he faces numerous obstacles and problems to start the journey. He starts the journey as an innocent character, expecting others to provide him with the most ideal kind of life. Also, due to suffering too much pain and misery, he experiences the orphan archetype.

Through this journey, Isa gets more and more experienced, dealing with numerous difficulties and experiencing the archetypes associated with this phase of the journey. As an annihilator, he causes too many troubles for his family. As an

---

<sup>1</sup>- Corresponding Author Email: zargaz@birjand.ac.ir

adventurer, he looks for the answers to his questions as well as his true identity on this journey. As a family-oriented person, he brings peace to them. In his childhood dreams, Kuwait was considered a heaven-like place, where he could make all his dreams come true. In contrast, this is where he goes through a hard time for several years because, despite having various properties, he did not feel at home there. Yet, as a result of all this hardship, his character and individuality are developed.

Isa is a magician who finds his intended identity by changing his viewpoint. However, this identity does not depend on a specific nationality or religion. Isa is a wise man who switches between his motherland and fatherland as well as their different religions and languages. He finds the solution to this problem in the course of this story. After getting acquainted with various religions, he concludes that all of them are satisfactory enough. The dominant archetype lets him write his novel in Filipino language, despite having both Filipino as well as Kuwaiti identification cards. At the end of the story, he is an adult male who is the father of a kid in the same field where his grandfather grew up once. He names the kid after his father and the fatherland. His return to the place that he adores is a representation of clown archetype.

**Conclusion:** The study of the process of the evolution and development of Isa's personality in the novel, *The Bamboo Stalk*, indicates that this process is generally consistent with the hero's journey archetype. In this novel, the hero overcomes his personal and local boundaries; he dies as a person without identity, still searching for one. Yet, as a perfect human being who belongs to the whole world and cherishes every nation, he is reborn. His crucial mission is to return to his motherland with a new thought system to teach the lessons he had learned while living in Kuwait. In this way, he experiences all the archetypes associated with this perfection journey.

**Keywords:** Archetype criticism, Journey, Hero, Bamboo stem, Saud Al-Sanouisi.



## بررسی کهن‌الگوی سفر قهرمان در رمان ساقه‌ی بامبو نوشته‌ی سعود السنعوسی

زهرا خسروی زارگز<sup>۱</sup>، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند

احمد لامعی‌گیو، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بیرجند

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۶

### چکیده

کهن‌الگوی بیداری قهرمان درون، سیر قهرمان داستان به سمت کمال و رؤیای فردیت با تکیه بر حضور کهن‌الگوهای دیگر است. شخصیت در سفر قهرمانی به شناخت عمیقی از خود دست‌یافته و معنای مهم زندگی را درمی‌یابد. رمان «ساقه‌ی بامبو» نوشته‌ی سعود السنعوسی نویسنده‌ی کویتی است که بررسی تکامل شخصیت قهرمان در آن، شایسته‌ی واری و تتبع است. هدف این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته، شناخت روند رشد و تکامل شخصیت عیسی در رمان ساقه‌ی بامبو به کمک کهن‌الگوی سفر قهرمان است. نتایج پژوهش بیانگر آن است که عیسی/ هوزیه در آستانه‌ی سفر، کودکی با کهن‌الگوی معصوم است که در اثر تحمل رنج‌ها، کهن‌الگوی یتیم را نیز تجربه می‌کند. این تجربه سبب می‌شود که قهرمان در جستجوی سرزمینی برای آرامش برآید. پیر خردمند (غسان) به دیدار او می‌آید و قهرمان را به سفر فرا می‌خواند. عیسی همزمان که بر خاک کویت قدم می‌گذارد سفری به قلمرو روح خود دارد. این سفر که نمودی از کهن‌الگوی تکامل فردیت است، در نهایت سبب تجدید حیات روحی او می‌گردد. بازگشت از سفر همراه با تجربه‌ی کهن‌الگوهای دیگر، آرامش را برای او و خانواده‌اش به ارمغان می‌آورد. شناخت روند رشد و تکامل شخصیت عیسی در رمان ساقه‌ی بامبو نشان می‌دهد که این روند به‌صورت کلی منطبق بر کهن‌الگوی سفر قهرمان است.

**کلیدواژه‌ها:** نقد کهن‌الگویی، سفر، قهرمان، سعود السنعوسی، ساقه‌ی بامبو.

## مقدمه

نقد ادبی روانکاوانه با فروید و یافته‌های جدیدش در آغاز قرن بیستم شروع شد. فروید برای روان، دو قلمرو خودآگاهی و ناخودآگاهی و سه کارگزار نهاد، من<sup>۲</sup> و فرامن<sup>۳</sup> را مشخص کرد. او ضربه‌های روانی حاصل تجربیات سرکوب‌شده‌ی کودکی را عامل ایجاد ناآگاهی می‌دانست. هرچند که او بعدها در این نظریه تعدیل کرد و توانست خود را کاملاً از قید تأثیر جبری محیط بر ذهن آدمی رها کند و با کشف ناخودآگاه جمعی نقطه تحولی در تاریخ روانشناسی ایجاد کرد.

یونگ از دوستان فروید بود که بعد از مدتی مسیر خود را از او جدا کرد. اصطلاح «آرکی تایپ» نخستین بار توسط یونگ مورد استفاده قرار گرفت، اما بر این عقیده بود که این «اصطلاح با اشاره به تصویر خدا در انسان از زمان فیلوچودائوس فیلسوف یهودی تبار یونانی پیدا شده و همچنین در آثار ایرانائس به همین صورت یافت شده است. در آثار هرمنس نیز خدا نور مثلی خوانده شده است» (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۴). کهن‌الگو برای اینکه به درک درآید، نیاز دارد که شکل و تصویر بپذیرد.

در قرن بیستم نظریه‌پردازان ادبی با هدف بررسی و شناخت ماهیت اسطوره‌ها و کهن‌الگوها، ویژگی‌ها و کاربردی که در ادبیات و هنر دارند؛ اقدام به طرح نقد اسطوره‌ای با رویکردی روان‌شناختی و مبتنی بر نظریه‌های یونگ کرد. «پایه‌ی نقد کهن‌الگویی این است که کهن‌الگوها، تصاویر، شخصیت‌ها، طرح‌های روایی و درون‌مایه‌های فرعی و سایر پدیده‌های نوعی ادبیات، در تمام آثار ادبی حضور دارند و به این ترتیب، شالوده‌ای را برای مطالعه‌ی ارتباطات متقابل اثر فراهم می‌آورد» (مکاریک، ۱۳۸۳: ۴۰۱). یونگ در ابتدای قرن بیستم به عمومی و تکراری بودن وقایع و شخصیت‌های انسان پی برد.

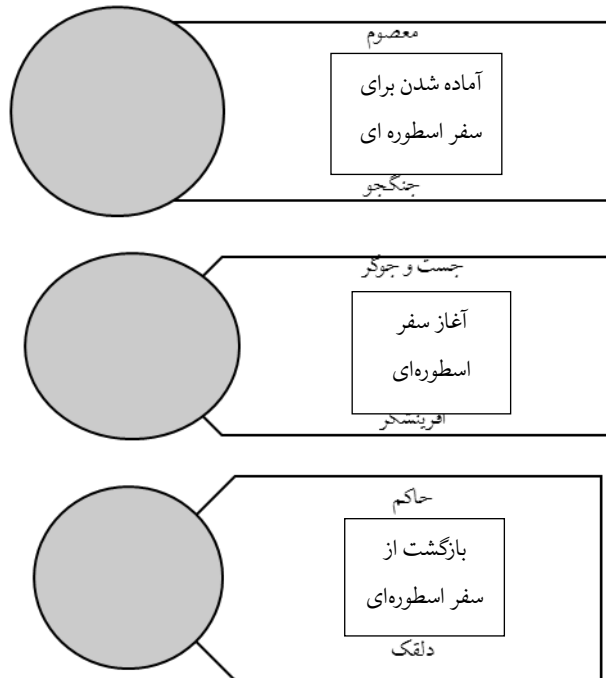
یکی از پژوهشگرانی که این اندیشه را مورد بحث قرار داد؛ کریستوفر بوکر بود. او در کتاب هفت پی‌رنگ اصلی: چرا قصه می‌گوییم، به بررسی رابطه‌ی میان انسان و قصه‌ها پرداخته و در نهایت به تشابه ریشه‌ی تمام قصه‌ها اشاره می‌کند و برای تمامی قصه‌ها هفت پی‌رنگ اصلی معرفی می‌کند. او معتقد است که تمامی این هفت پی‌رنگ شامل «انتظارات و رویاهایی هستند که برای به نتیجه‌رسیدن، سختی‌ها و مشکلات زیادی را به همراه دارند. این هفت پی‌رنگ شامل شکست دادن هیولا، از فرش به عرش، سفر اکتشافی، طنز، تراژدی، سفر و بازگشت و تولد دوباره می‌شود» (Booker, 2010: 24). برخی دیگر از پژوهشگران تعداد بیشتری از این پی‌رنگ‌ها را شناسایی کرده‌اند اما آنچه که اهمیت دارد، تعداد محدود و قابل شمارش این پی‌رنگ‌ها است.

همچنین جوزف کمبل در کتاب قهرمان هزار چهره، به بررسی پی‌رنگ سفر و بازگشت می‌پردازد. در نظر او «قهرمان، مرد یا زنی است که این توانایی را دارد تا بر محدودیت‌های شخصی

و یا بومی‌اش فائق آید و به اشکال عموماً مفید و معمولاً انسانی برسد» (کمبل، ۱۳۸۹: ۳۰). قهرمان، زندگی خود را فدای چیزی بیشتر از خودش می‌کند. از نظر یونگ نیز «کار اسطوره‌ی قهرمان انکشاف خودآگاه خویشتن فرد است؛ یعنی آگاهی به ضعف‌ها و توانایی‌های خودش به گونه‌ای که بتواند با مشکلات زندگی روبرو شود» (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۶۳).

تقریباً می‌توان گفت که در تکمیل کار کمبل؛ کارول. اس. پیرسون و هیو. کی مار در کتاب زندگی براننده‌ی من، به بررسی پی‌رنگ سفر قهرمان که الگویی برای روند رشد فردیت است، پرداختند. آنها معتقدند که «در مسیر این سفر شخصیت به شناخت عمیق‌تری از خود می‌رسد و استعدادهای خود و مفاهیم زندگی خود را درک می‌کند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۳). پیرسون دوازده کهن‌الگو معرفی می‌کند و معتقد است که در هر دوره از زندگی انسان یکی از کهن‌الگوها هدایت و مدیریت زندگی را برعهده می‌گیرد. وی به طور کلی «مسیر اسطوره‌ای هر شخصی را به سه قسمت تقسیم می‌کند که هرکدام از این بخش‌ها می‌تواند از کهن‌الگوهای خاص خود یاری بگیرد؛ قابل ذکر است که این کهن‌الگوها می‌توانند در مراحل مختلف دگرگون شوند» (سرمدی و همکاران، ۱۳۹۳: ۶۳). روایت‌های گوناگونی که دارای پی‌رنگ سفر قهرمان هستند؛ عنوان متفاوتی از این کهن‌الگوها را در بردارند.

در پژوهش پیش‌رو شناخت روند رشد و تکامل شخصیت عیسی در رمان ساقه‌ی بامبو به کمک کهن‌الگوی سفر قهرمان بررسی می‌شود. این رمان به بررسی سفر عیسی به سرزمین پدری‌اش می‌پردازد و تعداد زیادی از کهن‌الگوهای سفر قهرمان را داراست. در ادامه برای تفهیم بهتر، این کهن‌الگوها در قالب چارت به نمایش گذاشته می‌شود.



### پیشینه‌ی پژوهش

سعود السنعوسی رمان ساقه‌ی بامبو را در سال ۲۰۱۲ به رشته‌ی تحریر درآورد. نخستین بار در سال ۱۳۹۳ عظیم طهماسبی و مریم اکبری آن را به زبان فارسی ترجمه کردند. این اثر در زبان عربی و فارسی موضوع پژوهش‌های زیادی قرار گرفته است:

پیام حیدر قزوینی با مقاله‌ی «متن ادبی و بازنمایی زندگی فرودستان با نگاهی به رمان ساقه بامبو سعود السنعوسی» (روزنامه‌ی شرق، سال سیزدهم شماره ۲۶۵۱: ۱۳۹۵) بیان می‌دارد که نویسندگان امروز عرب نسبت به وضعیت پیرامونشان حساسیت زیادی دارند و به دنبال سازماندهی نوعی گفتمان جدید هستند.

انسیه خزعلی و بتول باقرپور ولاشانی در مقاله‌ی «بررسی درون مایه‌های اجتماعی رمان ساقه‌ی بامبو اثر نویسنده کویتی سعود السنعوسی» (پژوهشنامه‌ی نقد ادب عربی، شماره‌ی ۲: ۱۳۹۶) نگاه متفاوت نویسنده که تلاش دارد با توصیف واقعیت‌ها از نگاه دیگری (شخصی خارج از جامعه)، مخاطبان را بر آن دارد به مسائل موجود، متفاوت بنگرند را نشان می‌دهند.

یوسف شحاده مقاله‌ی «البطل والهوية في الرواية العربية المعاصرة: رواية "ساقه ی بامبو" لسعود السنعوسي مثالا» (؟: ۲۰۱۸) را منتشر کرد. او معتقد است که سعود السنعوسی مسیر

جدیدی در رمان‌های مدرن عربی گشوده؛ زیرا موضوع پیچیده‌ی مهاجران و خاندان‌هایی که مشکل هویت و وابستگی ملی دارند را مدنظر قرار داده است.

در رساله‌ی دکترای حیزیة بن حباس و سعیدة بوزیان با عنوان «بنیة الشخصية في رواية "ساقه ی بامبو"» (۲۰۱۸) به بررسی ساختار شخصیت در رمان ساقه‌ی بامبو توجه شده است. در این پژوهش ابعاد مختلف شخصیت عیسی مورد توجه قرار می‌گیرد و حتی وانمود کردن به ترجمه بودن رمان را هم ترفند نویسنده برای نزدیک شدن مخاطب به شخصیت اصلی می‌داند.

در فصل سوم رساله‌ی دکترای تامر نواف ابوحلم با عنوان «البنیة السردیة في رواية "ساقه ی بامبو" لسعود السنعوسی» (۲۰۱۹)، به بررسی شخصیت‌های رمان ساقه‌ی بامبو و تحلیل روایت براساس نظریه‌ی گریماس و پروپ پرداخته شده است.

نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان نیز موضوع پژوهش‌های بیشماری قرار گرفته که ذکر تمامی آن‌ها در این مقال امکان‌پذیر نیست و تنها به ذکر دو پژوهش که نحوه‌ی تحلیل آن‌ها بسیار به موضوع این مقاله نزدیک است پرداخته می‌شود.

فاطمه مدرسی و محمد ریحانی در پژوهش خود با عنوان «سنجش داستان بانوی حصاری از هفت پیکر نظامی با کهن‌الگوی سفر قهرمان» (بهارستان، شماره‌ی ۴۱: ۱۳۹۷)، این موضوع را اثبات می‌کنند که سفر شاهزاده‌ی جوانی که به قصد شکار از دروازه شهر می‌گذشته نیز از الگوی سفر قهرمان تبعیت می‌کند.

در مقاله‌ی دیگری از راحله عبدالله زاده و محمد ریحانی با عنوان «نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان در داستان ماهی سیاه کوچولو بر اساس نظریه کمبل و پیرسن» (مطالعات ادبیات کودک، شماره- ۱۹: ۱۳۹۸)، سفر ماهی سیاه کوچولو را شرح فرآیند فردیت ماهی سیاه کوچولو، می‌دانند. با توجه به پیشینه‌های ذکر شده، می‌توان این استنباط را داشت که رمان ساقه‌ی بامبو تاکنون مورد پژوهش و نقد کهن‌الگویی قرار نگرفته و پژوهش پیش رو سعی دارد این رمان را از منظر نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان مورد تحلیل قرار دهد.

### نگاهی به رمان ساقه‌ی بامبو

شخصیت اصلی رمان پسری به نام عیسی است که در فیلیپین او را هوزیه می‌خوانند و از مادری فیلیپینی به نام جوزفین زاده شده‌است. مادرش به عنوان خدمتکار در خانه‌ی یکی از خانواده‌های ثروتمند کویت استخدام می‌شود. پس از مدتی بین او و راشد تنها پسر خانواده پیوندی عاطفی

برقرار می‌شود و این ارتباط عاطفی آنان را بر آن می‌دارد تا مخفیانه با هم ازدواج کنند. مدتی می‌گذرد و جوزفین باردار می‌شود و راز آنان برای خانواده افشا می‌گردد. از آنجا که ازدواج پسر این خانواده معروف با یک خدمتکار در جامعه‌ی کویت مایه‌ی ننگ به حساب می‌آید و به حسن شهرت خانواده آسیب می‌رساند؛ پسر را مجبور به جدایی از همسر و فرزندش می‌کنند بدین ترتیب زن و فرزندش به فیلیپین بازگردانده می‌شوند.

پس از آن، راشد با دختری کویتی به نام ایمان ازدواج می‌کند و صاحب دختری به نام خوله می‌شود. اما از سوی دیگر، عیسی دوران سخت کودکی را در فیلیپین در خانه‌ی پدر بزرگ مادری‌اش که به قمار معتاد است، می‌گذراند. پدرش در جریان جنگ کویت و عراق کشته می‌شود و عیسی که اکنون تنها پسر راشد است، با کمک غسان دوست راشد به کویت می‌رود. از نظر عیسی، کویت دنیای عجیب و بسیار متفاوت از دنیایی است که گذشته‌ی خود را در آن سپری کرده است. در کویت با او همانند یک شخص فیلیپینی رفتار می‌شود و خانواده‌ی پدری او از پذیرش وی به‌عنوان عضوی از خانواده سرباز می‌زنند و سعی دارند او را پنهان و وجودش را انکار کنند. عیسی نیز نمی‌تواند کویت را وطن خود بداند و سرانجام پس از اینکه راز خانواده بر همگان آشکار می‌شود، خانواده‌ی پدری‌اش از او می‌خواهند کویت را ترک کند. عیسی پس از مدتی تلاش برای قبولاندن خود به خانواده‌ی پدری‌اش ناامید گشته و به فیلیپین باز می‌گردد.

سنعوسی در رمان خود به موضوع هویت که از ضرورت‌های بنیادین زندگی است، توجه زیادی داشته است. با همراه شدن با عیسی، می‌توان سرگردانی، وحشت و تنهایی‌اش را دریافت. نگاه، چهره، اندیشه، احساسات و آرزوهای وی و حتی تشبیهاتی که در کلامش به کار می‌برد، همگی بازتابی از حالات درونی و وجودی اوست. در هجده سالگی به قصد رهایی از تنگدستی و زندگی مشقت‌بار در فیلیپین راهی کویت می‌شود؛ رؤیای دستیابی به ثروت و دغدغه‌ی یافتن هویت در سر دارد و در پی نامی برای شناسنامه و سرزمینی برای زیستن و خدایی برای پرستیدن است.

### بررسی سفر قهرمان ساقه‌ی بامبو

کهن‌الگوی سفر، یکی از الگوهای پرکاربرد در قصه‌ها می‌باشد. رمان ساقه‌ی بامبو روایت یک سفر است؛ سفری از خود به فرا خود، از ناآگاهی به آگاهی و از خردی به بزرگی است. عیسی با گذشتن از موانع و غلبه بر مشکلات و طی سفری که می‌توان آن را به فرایند رشد تعبیر کرد، با افق‌های جدیدی از زندگی آشنا می‌شود. در طی «این سفر (من)» به کنار گذاشته شده در طی



مراحل تعالی به «خود» می‌رسد که گاهی برای رسیدن باید آرکی تایپ‌های مختلفی چون سایه، نقاب، آنیما و سفر را تجربه کند تا به «من» کمال یافته یا «خود» برسد» (قشقای و اسدی، ۱۳۸۹: ۹۶). پس از این مراحل است که تولد دوباره در جهان روح به کمک روح حقیقت و عشق به حقیقت امکان‌پذیر می‌شود. همانند ققنوس که از خاکستر خود برمی‌خیزد، قهرمان نیز یک تولد دوباره در پایان سفر تجربه می‌کند.

در داستان عیسی/ هوزیه مدام در کشاکش برای یافتن هویتی مشخص است. «لو آنهما إتفقا علی شیء واحد... شیء واحد فقط... بدلاً من أن یترکانی وحیداً أتخبط فی طریق طویل باحثاً عن هویة واضحة الملامح... اسم واحد التفت لمن ینادینی به... وطن واحد أولد به، أحفظ نشیده، و أرسم علی أشجاره و شوارعه ذکریاتی قبل أن أرقد مطمئناً فی ترابه... دین واحد أومن به بدلاً من تنصیب نفسي نبیاً لیدین لا یخص أحداً سواي» (السنعوسی، ۲۰۱۲: ۶۳). وی از دست مادر و پدرش بسیار گلایه‌مند است که او را در جستجوی ملیت، زبان و دین سرگردان گذاشته‌اند؛ هرچند که همین حیرانی آغازگر سفری برای شناخت خود است. در واقع ریشه‌ی کهن‌الگوی سفر قهرمان را می‌توان در آیین بلوغ و آشناسازی جوامع و قبایل اولیه دانست که در آن، کودک بنا به شرایط مجبور است کودکی خود را کنار بگذارد و بالغ شود. این ماجرا یک تحول بنیادی روانشناختی است که عیسی با این سفر آن را از سر می‌گذراند؛ سفری که برای شناخت و تکامل خود باید به آن تن در دهد.

### آماده شدن برای سفر اسطوره‌ای

یکی از کهن‌الگوهای نخستین که همزاد کهن‌الگوی تمایل به جاودانگی در بشر ایجاد می‌شود و همواره با او است، کهن‌الگوی سفر است. سفر بهترین زمینه برای ظهور استعدادها و به تعبیر پیرسون بیداری قهرمان درون است. در اکثر روایت‌ها قهرمان داستان در آغاز، زندگی روزمره و معمولی خود را دارد اما بعد از مدتی تحت تأثیر یک اندیشه یا ندای درونی خود قرار می‌گیرد و سفری را آغاز می‌کند؛ گاهی نیز قهرمان که ترس از شروع سفر دارد، به سختی تن به این سفر می‌دهد. در هر صورت آغاز سفر با تغییر رویه و شیوه‌ی معمولی زندگی قهرمان همراه است. در رمان ساقه‌ی بامبو آمادگی برای سفر در قهرمان را مادر او از کودکی اش فراهم کرده: «لَمْ تَتَوَقَّفْ أُمِّي عَنْ الْحَدِيثِ حَوْلَ أَبِي وَ الْكُوَيْتِ ، وَ الْحَيَاةِ الَّتِي تَنْتَظِرُنِي كُنْتُ أَبْكِ إِذَا مَا جَاءَ ذِكْرُ الْكُوَيْتِ الَّتِي لَا أَعْرِفُ عَنْهَا شَيْئاً. كُنْتُ لَا أَتَصَوَّرُ نَفْسِي فِي مَكَانٍ غَيْرِ اَرْضِ جَدِّي مِيندوزا فِي فالنسویلا . وَ كُنْتُ انْزَعَجُ مِنْ سَمَاعِ اسْمِ رَاشِدِ الَّذِي مَا تَوَقَّفْتُ وَ الدَّتِي عَنْ ذِكْرِ أُمَامِي . وَلَكِنْ ، مَعَ صُعُوبَةِ الْحَيَاةِ وَ

الصُّورَةَ الَّتِي كَانَتْ تَرَسُمُهَا لِي أُمِّي عَنِ الْجَنَّةِ الَّتِي تَنْتَظِرُنِي ، أَصْبَحْتُ أَنْتَظِرُ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي سَأَصْبِحُ فِيهِ غَنِيًّا قَادِرًا عَلَى الْحَصُولِ عَلَى مَا أُرِيدُ مِنْ دُونِ جَهْدٍ» (السنعوسى، ۲۰۱۲: ۷۱)

در واقع مادر عیسی او را دور از خود نگه می‌دارد تا هنگام فرارسیدن زمان مهاجرت و آغاز سفر، دلبستگی به مادر به مانعی برای او بدل نشود. علاوه بر تلاش‌های مادرش برای آماده نگه داشتن او، جبری که شرایط سخت محیط بر او وارد می‌کند؛ مشوقی برای حرکت و آغاز سفر می‌شود.

### معصوم

در آغاز روایت‌ها، اغلب معصوم نخستین کهن‌الگویی است که مشاهده می‌شود. این کهن‌الگو «مظهر اعتماد به دیگران و جهان‌است. شخصیت معصوم به کودکی می‌ماند که برای انجام کارهای خود محتاج دیگران است. او اعتقاد دارد که تلاش و کارهای نیک او بالاخره نتایج مثبت و پاداش خواهد داشت. کهن‌الگوی معصوم به خاطر وجود محیط امن و پر عشق و صفای خانواده اغلب در خردسالان شکل می‌گیرد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۳۶). معصوم در اوج خوش‌بینی قرار دارد و در دنیای پر از خیال‌های خوش به سر می‌برد. کودک معصوم انتظار دارد بهشت را از دیگران هدیه بگیرد.

در داستان کودکی عیسی جلوه‌ای از کهن‌الگوی معصوم است: «وَبَكَيْتُ أَنَا فِي الْمَقَابِلِ، حِينَ قَرَأْتُ قَوْلَ جَدَّتِي: "وَإِيَّاكَ أَنْ تَحْضِرَ هَذَا الشَّيْءِ إِلَى هُنَا" لِمَاذَا تَكْرِهْنِي جَدَّتِي... مَامَا؟ سَأَلْتُ أُمِّي الَّتِي كَانَتْ نَهْمُ بِمَسْحِ دُمُوعِي بِالْمَنْدِيلِ الَّذِي تَشْرِبُ دُمُوعَهَا قَالَتْ: حَتَّى الْأَنْبِيَاءِ، كَمَا يَقُولُ الْيَسُوعُ، غَرَبَاءُ بَيْنَ أَهْلِهِمْ» (السنعوسى، ۲۰۱۲: ۷۵). برای عیسی طرد شدن از سوی مادر بزرگ و لقب «آن چیز» را گرفتن بسیار دردناک است. عیسی به گفته‌های مادرش در مورد کویت گوش می‌دهد و دائم در انتظار پدر و سرزمین پدری‌اش است که در آنجا بدون هیچ تلاش و زحمتی می‌تواند به تمام خواسته‌هایش دست پیدا کند.

### یتیم

در داستان‌هایی که شخصیت از آغاز با ستم و آسیب عاطفی و جسمی روبرو، است این کهن‌الگو نمود دارد. «شخصیت یتیم می‌داند وقایع خوب و بد ممکن است در زندگی هر فردی اتفاق بیفتد. او کودکی است که هیچ‌کس به نیازهایش رسیدگی نمی‌کند و بزرگسالی است که در چنگال ضعف‌های درونی، وقایع اسفناک، اشخاص ستمگر یا بیماری‌های جسمی گرفتار شده است. این افراد اغلب بدگمان می‌شوند یا ستم دیدگی خود را توجیه می‌کنند و یا از اطرافیان خود سو استفاده

می‌کنند و از دیگران کمک می‌خواهند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۴۴). شخصیت یتیم رنج و درد را حس می‌کند و انتظارات واقعیت‌گرایانه دارد. در واقع همین درد و رنج است که او را وادار به آغاز سفر، گذراندن تنهایی زیاد و رانده‌شدن از بهشتی که در کهن‌الگوی معصوم ساخته‌شده، می‌کند.

در داستان، قطع پول ماهیانه‌ی پدر عیسی برای او و مادرش بسیار سنگین تمام می‌شود. «انْقَطَعَتْ رَسَائِلُ أَبِيكَ وَ حَوَالَتِهِ الْمَالِيَّةَ بَعْدَ تِلْكَ الرَّسَالَةِ بِسَبَبِ حَرْبِ الْخَلِيْجِ الثَّانِيَةِ . بَاتَ جَدِّي يَكْرَهُنِي . لَمْ يَعُدْ يَتَجَشَّمُ عَنَاءَ مُدَارَاةِ مَسَاعِرَةٍ تَجَاهِي بَعْدَ انْقِطَاعِ حَوَالَاتِ أَبِي الْمَالِيَةِ ... كَانَ لَا انْقِطَاعَ أَمْوَالِ أَبِي أَثْرًا كَبِيرًا عَلَى مِيندوزا» (السنعوسی، ۲۰۱۲: ۷۸). سختی این مشکل در صفحات بعدی رمان برای خواننده آشکار می‌شود؛ تا جایی که معلولیت آدریان برادر عیسی را هم می‌توان معلول قطع‌شدن همین درآمد دانست. همین امر منجر به بیشترشدن و بدرفتاری‌های پدربزرگ هم گردید: «أَمَّا جَدِّي مِيندوزا ، فَقَدْ أَصْبَحَ ، رُغْمَ سِنِّي الصَّغِيرَةِ ، يَجَاهِرُ بَعْدَانِهِ لِي : لَوْ كَانَ نَمَّةَ خَيْرٍ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الصَّبِيِّ لَمَا تَخَلَّى عَنْهُ أَهْلُهُ هُنَاكَ ... تَلْتَرِمُ أُمِّي صَمْتَهَا . يُوَاصِلُ : لَوْ كَانَ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ لَتَمَكَّنَا مِنْ الْإِسْتِفَادَةِ مِنْهُ» (همان: ۸۱) که با بزرگترشدن عیسی و بالا رفتن سن پدربزرگ این مشکل بیشتر می‌شود: «يَتَرَدَّدُ هَذَا الْإِسْمُ عَشْرَاتِ الْمَرَّاتِ فِي الْيَوْمِ الْوَاحِدِ ، عَلَى لِسَانِ جَدِّي ، وَ هُوَ مَا جَعَلَنِي \_ أَنَا الَّذِي أَتَوَقُّ لِإِسْمِ حَقِيقِي \_ أَتَمَنِّي أَنْ أَكُونَ بِأَلَا إِسْمِ ، مَعَ جَدِّي فَقَطْ ، كَيْلَا يَتِمَكَّنُ مِنْ مَنَادَاتِي طَوَالَ الْوَقْتِ . لَا تَقْفُ خَلْفَ نِدَاءِ تِهْ تِلْكَ رَغْبَةً فِي الْحَدِيثِ مَعِي ، لِأَنَّ تَرْدِيدَ اسْمِي عَلَى لِسَانِ مِيندوزا لَا بُدَّ وَ أَنْ يُعَقَّبَهُ أَمْرٌ» (همان: ۱۰۶). در واقع نفرت عیسی از پدربزرگ نیز نتیجه‌ی همین رفتارهای خشن اوست. کودکی که مدام مورد شماتت پدربزرگ خود قرار می‌گیرد و از نعمت پدر و مادر محروم است، کهن‌الگوی یتیم را تجربه می‌کند.

### حامی

شخصیت حامی اغلب از جان و دل مایه می‌گذارد، اما وقتی می‌بیند از زحماتش قدردانی نشده و از او سو استفاده می‌شود، عقب‌نشسته و خط و نشان می‌کشد. در واقع «حامی‌ها اصولاً مردم دوست و مهربان هستند و از کمک به دیگران لذت می‌برند. حامی تکامل‌یافته با محبت و صفای خود دنیا را پرانگیزه و شاد می‌کند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۶۰). حامی بالغ از سر اختیار می‌بخشد و به دیگران کمک می‌کند. حتی وی به دیگران برای اتصال به زندگی نیز یاری می‌رساند. در داستان، پدر عیسی ماهانه مبلغی را برای مادر عیسی می‌فرستد تا صرف مخارج پسرش شود. این حمایت مالی برای عیسی و مادرش است، اما خرج تمام اعضای خانواده‌ی میندوزا می‌شود و از این جهت است که می‌توان گفت عیسی از همان کودکی کهن‌الگوی حامی را داراست؛ او از همان کودکی در خانه

به اصطلاح عصای دست پدربزرگ است و بی دریغ دستورات تمام نشدنی او را اطاعت می‌کند. بعد از مدتی نیز پدر عیسی مفقود می‌شود و باز هم به واسطه‌ی عیسی، مادر او حامی کل خانواده می‌شود. عیسی روزهای کودکی را بدون مادر در کنار خاله‌ای معتاد می‌گذراند، تا مادر او بتواند کمک خرج خانواده باشد. این روند ادامه دارد تا به دوران نوجوانی می‌رسد: «كُنْتُ فِي السَّادَةِ عَشْرَةَ تَرَكْتُ الْمَدْرَسَةَ فَجِئْتُ أُمِّي وَلَكِنِّي كُنْتُ اتَّخَذْتُ قَرَارِي سَابِحَتْ عَنْ عَمَلٍ كُنْتُ قَدْ نَوَيْتُ فِي اتِّخَاذِي لِهَذَا الْقِرَارِ أَنْ أُحَرِّزَ نَفْسِي مِنْ دُلِّ مِيندوزا وَ حَسْبُ وَ مِنْ طَلِبَاتِهِ الَّتِي بَاتَتْ لَا تُطَاقُ بَعْدَ مَرَضِهِ. كُنْتُ عَلَى اسْتِعْدَادٍ لِلْقِيَامِ بِالْأَعْمَالِ نَفْسِهَا الَّتِي يُكَلِّفُنِي بِهَا شَرِيطَةً أَنْ تَكُونَ فِي مَكَانٍ آخَرَ مُقَابِلَ أَجْرِ اتَّقَاضَاءِ» (السنعوسي، ۲۰۱۲: ۱۳۱)؛ در این زمان است که عیسی دیگر حاضر نیست زورگویی‌های پدربزرگ میندوزا را برتابد، خانه را ترک می‌کند و این‌گونه رویه‌ی دیگری از این کهن‌الگورا نشان می‌دهد.

### جستجوگر

شخصیت جستجوگر حاضر است با دیگران تفاوت داشته‌باشد و شجاعت انجام کارهای جدید را به دست می‌آورد. همین شجاعت متفاوت بودن و هم‌رنگ جماعت نشدن است که او را در میان هم‌نوعان برجسته می‌کند. جستجوگر «برای پاسخ دادن به کنجکاوی‌های عمیق و برطرف کردن نیازهای درونی‌اش ماجراجویی می‌کند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۶۸). اگر درد، یتیم را به آغاز سفر می‌کشاند اما جستجوگر در تنهایی احساس می‌کند دیگر پاسخ‌های او برای سؤالاتش کافی نیست و این دنیای بیرونی ابزارهای لازم برای پاسخ او را از دست می‌دهد. در نتیجه جستجوگر شروع می‌کند به پرسیدن این سؤال که من در کجای دنیا قرار دارم و آرزوها و اهداف من چه چیزهایی هستند؟

در متن داستان، کنجکاوی عیسی برای خواندن نامه‌های پدرش در آغاز سفر قهرمان تأثیر دارد: «كَانَتْ وَالِدَتِي هِيَ الَّتِي تَطْلُبُ مِنِّي قِرَاءَةَ رَسَائِلِ وَالِدِي إِلَيْهَا، ثُمَّ أَصْبَحَتْ رَسَائِلُهُ تَثِيرُ أَهْتَامِي، وَ حِينَ طَلَبْتُ مِنْهَا إِعْطَانِي الْمَزِيدَ : لَيْسَ لَدَيَّ الْمَزِيدَ هُوَ زِيَّةٌ... قَالَتْ فِي حِينَ كَانَتْ تَعِيدُ الْأُورَاقَ دَاخِلَ الْحَقِيبَةِ. أَتَمَّتْ : انْقَطَعَتْ رَسَائِلُ أَبِيكَ وَ حَوَالَتِهِ الْمَالِيَّةِ بَعْدَ تِلْكَ الرَّسَالَةِ بِسَبَبِ حَرْبِ الْخَلِيجِ الثَّانِيَةِ» (السنعوسي، ۲۰۱۲: ۷۸).

عیسی که مادری مسیحی دارد و پدری مسلمان، در جستجوی خدایی است تا او را بپرستد: «مَا أَعْظَمَهَا . . . هَلْ أَخُونُ أَحَدَهُمَا إِذَا مَا اتَّبَعْتُ تَعَالِيمَ الْآخِرِ؟ كِلَاهُمَا يَدْعُو لِلْمَحَبَّةِ وَ السَّلَامِ .

التَّسَامُحِ وَالْخَيْرِ وَالْمُعَامَلَةِ الْحَسَنَةِ» (السنعوسی، ۲۰۱۲: ۱۳۶). او بعد از کسب اطلاعات زیادی در مورد ادیان مختلف، به این نتیجه می‌رسد که همه را دوست دارد و در نهایت خود را پیامبر دینی می‌بیند که تنها خود به آن ایمان دارد. می‌توان گفت که بنیانگذاران ادیان به سمت یک سفر جستجوگرایانه کشیده می‌شوند. بودا در آغاز، گوشه‌نشینی را اختیار می‌کند و بعد از آنکه زیر درخت بیداری یا معرفت جاودانی می‌نشیند، اشراقی را تجربه می‌کند که تا سال‌های دور اندیشه‌ی مردم آسیا را تحت تاثیر قرار می‌دهد. «در مقابل حضرت عیسی بعد از تعمید به دست حضرت یحیی به مدت چهل روز به بیابان رفت و از همین بیابان بود که با پیامش به سوی مردمش بازگشت. راهی که بودا دنبال می‌کند، بسیار شبیه به راه عیسی مسیح است. این دو چهره‌ی نجات‌دهنده را می‌توان جزء به جزء با یکدیگر مقایسه کرد» (کمبل، ۱۳۷۷: ۲۰۵).

می‌توان از این مطالب نتیجه گرفت که زندگی هوزیه بسیار نزدیک به طرح زندگی بودا و حضرت عیسی است. نام او از حضرت عیسی گرفته شده و در نوجوانی زیر درخت مزرعه‌ی خانه‌ی پدر بزرگش، حالتی از اشراق بودایی را تجربه می‌کند. در چندین بخش داستان به اندیشه‌ی بودا و حضرت عیسی اشاره می‌شود. در واقع همانطور که حضرت عیسی وقتی به نزد یحیی می‌رود تا او را تعمید دهد، به حاشیه‌ی آگاهی قوم خود می‌رود و با گذر از آزمون‌های مختلف به فردی ناجی مبدل می‌شود که به نزد قوم خود برمی‌گردد، هوزیه نیز به سرزمین پدری خود سفر می‌کند و بعد از عبور از آزمون‌های مختلف، همچون نجات‌دهنده‌ای است که به خانه‌ی مادری‌اش برمی‌گردد.

### آغاز سفر اسطوره‌ای

هنگامی که قهرمان از مرحله‌ی نخستین که همان شروع سفر است، گذر می‌کند؛ قدم به چشم‌اندازی رؤیایی و مبهم می‌گذارد. همه چیز تازه و نو است و قهرمان باید آزمون‌ها و موانع زیادی را پشت سر بگذارد. این مرحله اغلب مرحله‌ی محبوب داستان‌ها و نقطه‌ی اوج آنهاست که پر از آزمون است و قهرمان به کمک نیروی امداد غیبی تمامی این موانع را پشت سر می‌گذارد. در داستان می‌توان به این نکته اشاره داشت که عیسی از کودکی در انتظار نجات‌دهنده‌ای است که او را به سرزمین پدری‌اش ببرد: «ظَهَرَ أَرْنَبُ آلَيْسَ ، مِنْ دُونِ سَابِقِ إِنْذَارٍ ، فِي الْيَوْمِ الْخَامِسِ وَفَاةً مِينْدَوْزَا. أَتْرَاهُ كَانَ يَنْتَظِرُ مَوْتَ جَدِّي ؟ لَطَالَمَا إِنْتَظَرْتُكَ يَا أَرْنَبُ ، تَظْهَرُ أَمَامِي بِشَكْلِكَ الْغَرِيبِ ، أَتَبْعُكَ.....تَعْتُرُ.....سَقُطُ فِي حُفْرَةٍ تَفْضِي إِلَى بِلَادِ أَبِي، وَلَكِنْ، يَبْدُو أَنَّ السُّقُوطَ فِي الْحُفْرَةِ لَيْسَ

بِالسُّهُولَةِ الَّتِي تَصَوَّرْتُ» (السنعوسي، ۲۰۱۲: ۱۷۰). در واقع با ظاهر شدن غسان است که سفر عیسی آغاز می‌شود. پیرخردمند در این مرحله از داستان بر عیسی ظاهر می‌شود.

### پیرخردمند

انسان هنگام رویارویی با برخی مشکلات، از اندیشیدن باز می‌ماند و برای حلّ مسأله و تعالی روح، نیاز دارد تا به نیرویی برتر از خویشتن مراجعه نماید، در این هنگام ندایی درونی یا سروش غیبی از راه می‌رسد و او را از منجلا ب تاریکی و ناامیدی، رهایی می‌بخشد. این نیروی غیبی همان پیر فرزانه یا خردمندی است که با دارا بودن تمام خصایص اخلاقی نیک، مخاطب خویش را قادر می‌سازد تا در لحظات بحرانی درست و سنجیده تصمیم بگیرد. «پیر وقتی ظاهر می‌شود که قهرمان به شرایطی سخت و دشوار دچار است؛ به طوری که تفکری از روی بصیرت یا فکری بکر و به عبارتی دیگر کنشی روحی می‌تواند او را از مخمصه برهاند؛ اما به دلایل درونی و بیرونی، قهرمان به خودی خود توان انجام آن را ندارد. در این شرایط معرفت مورد نیاز برای جبران کمبود به صورت فکری مجسم، یعنی در قالب همین پیر دانا و یاری دهنده جلوه می‌کند» (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۴).

غسان در این رمان کهن‌الگوی پیرخردمند است که در جای جای داستان، عیسی را هدایت می‌کند. غسان عیسی را از فیلیپین به کویت می‌آورد و در مورد شرایط خاص خانواده‌اش با او صحبت می‌کند: «مَاتَ جَدِّي، عَيْسَى، تَارِكًا لِحَدَّتِي ثَلَاثَ بَنَاتٍ وَوَلَدًا وَاحِدًا، الَّذِي هُوَ رَاشِدٌ أَبِي. كَانَتْ جَدَّتِي تَمَيِّزُهُ عَنْ بَنَاتِهَا لِأَنَّهُ الْوَالِدُ الْوَحِيدُ، وَرَجُلُ الْبَيْتِ. هَذَا مَا كُنْتُ أَعْرِفُهُ مِنْ أُمِّي. أَمَّا مَا لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهُ، وَهُوَ الْأَهْمُ، هُوَ أَنَّ أَبِي كَانَ الْوَحِيدَ الَّذِي سَيَّوَرْتُ ابْنَاءَهُ اسْمَ الْعَائِلَةِ. كَانَتْ تَتَمَنَّى أَنْ تَرَى ذُرِيَّةً رَاشِدًا، الذَّكَورَ تَحْدِيدًا، أَوْلَيْكَ الَّذِينَ مِنْ شَأْنِهِمْ أَنْ يُضَمَّنُوا اسْتِمْرَارًا لِقَبِّ الطَّارُوفِ» (السنعوسي، ۲۰۱۲: ۲۱۱). برای عیسی که از فرهنگ متفاوتی به کویت آمده، این موضوع که تنها پسر خاندان است، معنای خاصی ندارد؛ اما وقتی توضیحات غسان و هدایت‌های او را می‌شنود، به جایگاه و ارزش خودش در خانواده‌ی پدری‌اش پی می‌برد. علاوه بر این، غسان در تمام مدتی که عیسی در کویت به سر می‌برد، او را حمایت و هدایت می‌کند.

### جنگجو

در داستان‌هایی که شخصیت، شجاعانه فرد آسیب دیده‌ای را نجات می‌دهد یا مشکلی را حل می‌کند این کهن‌الگو نمود دارد. «جنگجو هدفمند است و حد و مرز تعیین می‌کند. نظام نامه‌ی این

کهن‌الگو اغلب شامل اصول نظم، خودمهاری، قاعده و قانون و دلیری می‌شود. جنگجو به رقابت و پیکار علاقه دارد. پیشرفت و رشد جنگجو با شناخت و درک عمیق‌تر از کسانی که آن‌ها را دشمن می‌داند، به دست می‌آید» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۵۳). قهرمان بعد از جستجو وقتی به آگاهی از اهدافش رسید، شروع به جنگیدن می‌کند. قهرمان در مرحله‌ی جستجو به این آگاهی رسیده که به دنبال چه هدفی است و همچنین می‌داند که با چه مسیری به هدف خود می‌رسد؛ در واقع چارچوبی برای مبارزه‌ی خود پیدا می‌کند.

همانطور که در توضیح این کهن‌الگو روشن شد، هرگاه شخصیت مشکلی را حل کند و کسی را از آسیب نجات دهد، این کهن‌الگو ظهور و بروز می‌کند. دل‌کندن از خاکی که فرد در آن رشد کرده و زبانی که با آن خو گرفته، نمونه‌ای از این موارد است: «لماذا كان جلوسى نَحْتِ الشَّجَرَةِ يَزْعِجُ أُمِّي؟ أ تَرَاهَا كَانَتْ تَخْشَى أَنْ تُثْبِتَ لِي جَذورَ تُضْرِبُ فِي أَعْمَاقِ الْأَرْضِ مَا يَجْعَلُ عودتي إلى بِلَادِ أَبِي أُمراً مستحيلاً؟... رُبَّما، وَلَكِنْ، حَتَّى الْجَذورُ لَا تَعْنَى شَيْئاً أحياناً. لَوْ كُنْتُ مِثْلَ شَجَرَةِ الْبامبو، لَا انْتِمَاءَ لَهَا. نَقْتَطِعُ جُزءاً مِّنْ سَاقِهَا... نُغْرِسُهُ، بِلا جَذورٍ، فِي أَيِّ أَرْضٍ... لَا يَلْبَثُ السَّاقُ طويلاً حَتَّى تُثْبِتَ لَهُ جَذورَ جَدِيدَةً... نُمُو مِنْ جَدِيدٍ... فِي أَرْضٍ جَدِيدَةٍ... بِلا مَاضٍ» (السنعوسی، ۲۰۱۲: ۹۴). می‌توان مشاهده نمود که عیسی به تمام چیزهایی که علاقه دارد پشت می‌کند و سفری را آغاز می‌کند که سراسر آن چالش و دشمن جدید است تا بتواند دنیای بهتری برای خود و خانواده‌اش بسازد.

### نابودگر

شخصیت نابودگر همه‌چیز را رها و دوباره آغاز می‌کند. همچنین اقدام برای کم یا قطع کردن موارد منفی نیز از ویژگی‌های این کهن‌الگو به حساب می‌آید. «نابودگر فردی است که قربانی حادثه‌ها و شکست‌ها شده و خواهان بازسازی زندگی خویش است. از سوی دیگر او می‌تواند کسی باشد که راه و تجربه‌های جدیدی را در زندگی‌اش باز می‌کند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۸۴).

در رمان، مشکلی که برای آدریان برادر عیسی به وجود می‌آید، تا حدودی تقصیر عیسی است و تمام عمر او را عذاب می‌دهد: «لَا بُدَّ وَ أَنْ تَنْسَى أَخْطَاءَ كُنْتَ قَدْ ارْتَكَبْتَهَا فِي حَقِّ الْغَيْرِ رَمَنْ الطِّفْلَةِ، أَمَا وَ بَقَاءِ الْغَيْرِ أَمَامَكَ، لَا يَتَزَحَّحُ، يَكْبُرُ مَعَكَ وَ أَثَرُ الْخَطَا فِيهِ لَا يَزَالُ... فَكَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى النِّسْيَانِ؟» (السنعوسی، ۲۰۱۲: ۸۵). حتی دیوانگی پایان عمر پدر بزرگ نیز ثمره‌ی بدجنسی عیسی نسبت به اوست: «تَوَقَّفْتُ مَا إِنْ سَمِعْتُ كَلِمَاتِهِ. يَا إِلَهِي. هَلْ جُنَّ مِيندوزا بِسَبَبِي؟... طَفَرَتِ الدُّمُوعُ

مِنْ عَيْنِي بِغَزَارَةٍ . هَلْ أَعُوذُ إِلَيْهِ لِأَطْمِئِنَّهُ إِلَى وَجُودِي . تَرَدَّدْتُ . ثُمَّ وَاصَلْتُ السَّيْرَ» (همان: ۱۴۶). این گونه است که نفرت عیسی از پدر بزرگ مانع بازگشت و آخرین دیدار با او می‌شود. علاوه بر این دو مورد، عزیمت عیسی به کویت و تنها گذاشتن خانواده‌ی میندوزا باعث ایجاد بسیاری از مشکلات برای آن‌ها شد. عیسی در زندگی‌اش قربانی حوادث و شکست‌های زیادی شده و در پایان سفر خواهان بازسازی زندگی خود می‌شود. در واقع تولد روحی دوباره‌ی عیسی پس از سفر، راه تجربه‌های جدیدی را برای او و خانواده‌اش باز می‌کند.

### عاشق

این شخصیت مدام در حال عشق‌ورزیدن، احساس عطفوت، ایجاد روابط نزدیک و تعهد به دیگران است؛ «عاشق‌ها معمولاً دارای گیرایی و جاذبه‌ی قابل توجهی هستند که از تیپ و شخصیت آن‌ها سرچشمه می‌گیرد و دیگران را جلب می‌نماید» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۷۶).

در رمان، عیسی به شدت به زمین خانه‌ی پدر بزرگ خود دل‌بستگی دارد. علاقه‌ی او به رنگ سبز نیز به خاطر دل‌بستگی‌اش به زمین است. انس زیاد عیسی با خاله‌اش، پیوند عاطفی عمیقی را بین او و دختر خاله‌اش ایجاد می‌کند که در نهایت نیز منجر به ازدواج آن‌ها می‌شود: «تَوَطَّدْتُ عِلَاقَتِي بِهَا، مُنْذُ أَصْبَحْتُ خَالَتِي آيِدَا تَتَكَفَّلُ بِرِعَايَتِي فِي الشُّهُورِ الْأَرْبَعَةِ الَّتِي تَقْضِيهَا وَالِدَتِي فِي سَكَنِ زَوْجِهَا كُلِّ عَامٍ..... قَبْلَ أَنْ تَسْتَقَرَّ، بِشَكْلِ دَائِمٍ، فِي بَيْتِهَا الْجَدِيدِ. كَمْ كُنْتُ أَفْتَقِدُهَا وَ أَنَا هُنَا، بَعِيداً عَنْ . . . هُنَا. كُنْتُ أَشْتَاقُهَا كِأَشْتَاقِي إِلَى اللَّوْنِ الْأَخْضَرِ الَّذِي لَمْ أَعُدْ أَرَهُ» (السنعوسي، ۲۰۱۲: ۱۰۸). قلب رئوف عیسی سبب ایجاد دل‌بستگی به دختر خاله‌اش می‌شود. او می‌داند که در آیین مسیحیت ازدواج او با دختر خاله‌اش اشکال دارد، اما زمانی که با دین اسلام آشنا می‌شود و در اثر دوری از میرلا عشق و علاقه‌ی واقعی بین آن دو بر او آشکار می‌شود، به فیلیپین برمی‌گردد تا با او ازدواج کند. در واقع می‌توان ازدواج و عشق بین آن دو را کلید حل مشکلات نیز دانست. عیسی کهن الگوی عاشق را به خوبی در جای جای رمان به‌خاطر می‌آورد. او با اینکه مدت کوتاهی در کویت است، به خواهرش خوله و عمه‌اش علاقه پیدا می‌کند؛ حتی مادر بزرگش که از او نفرت به دل دارد را نیز دوست می‌دارد.



### بازگشت از سفر اسطوره‌ای

قهرمان بعد از آنکه به هدف خود رسید و آنچه از تجربه و بینش که در پی آن بود را به دست آورد، باید به سرمنشأ خود بازگردد و منبع فیض و اندیشه‌ای نو برای هم‌نوعان خود شود. عیسی که از ریشه‌کردن در سرزمین پدری ناامید است؛ به سرزمین مادری‌اش بازمی‌گردد.

### حاکم

ریاست و به دست گرفتن امور، احساس مسئولیت و زندگی هماهنگ با ارزش‌های فردی، از ویژگی‌های کهن‌الگوی حاکم است. کهن‌الگوی حاکم «فرصتی است برای اعلام ریاست و شکل دادن به زندگی‌ای که با ارزش‌های او مطابقت دارد. او مجادله، بحث و مناظره را دوست دارد و می‌تواند زورگو باشد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۱۰۰).

بازگشت عیسی از کویت، ازدواج با میرلا و زندگی در زمین میندوزا همگی نمود کهن‌الگوی حاکم در وجود اوست: «أَجْلَسُ الْآنَ فِي غُرْفَةِ الْجُلُوسِ أَمَامَ الْتَفَازِ فِي بَيْتِنَا فِي أَرْضِ مِينْدُوزَا. وَرَقْتِي الْأَخِيرَةَ بَيْنَ يَدَيَّ. الْجَمِيعُ مِنْ حَوْلِنَا يَتَابِعُونَ خُرُوجَ اللَّاعِبِينَ إِلَى أَرْضِ الْمَلْعَبِ بِحِمَاسٍ، مَا عَذَا أُرْيَانُ الْغَارِقِ فِي غِيَابِهِ... أُمِّي وَ الْبَرِيْتُو وَ مَامَا آيْدَا... خَالِي بِيدْرُو وَ زَوْجَتَهُ وَ أَبْنَاؤُهُمَا .... وَ عَلِي السَّجَّادَةَ وَسَطِ غُرْفَةِ الْجُلُوسِ يَحْبُو وَلَدِي الصَّغِيرُ غَيْرَ آبِهِ بِمَا يَجْرِي حَوْلَهُ» (السنعوسی، ۲۰۱۲: ۳۹۵). باید به این نکته اشاره نمود که عیسی زورگو و ریاست طلب نیست، اما به نظر می‌رسد آرامشی که در آخرین صفحات رمان قابل مشاهده است، به یمن حضور عیسی است. گویی همه چیز در حول او اتفاق افتاده و سایه‌ی آرامش روحی اوست که خانواده‌اش را خوشبخت نشان می‌دهد.

### جادوگر

ویژگی کهن‌الگوی جادوگر، تغییردادن وقایع از راه عوض کردن افکار و گفتار خود است. توانایی کهن‌الگوی جادوگر «ناشی از هماهنگی وضعیت و مرام درونی او با حقایق بیرونی است. جادوگر از آگاهی‌های روزمره و عادی فراتر می‌رود و شیوه‌های متفاوت و عمیق‌تری را برای عملی کردن امور به کار می‌گیرد» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۱۰۸). بعد از این تغییر در افکار و گفتار است که قهرمان تصمیم می‌گیرد لذت خود را با دیگران تقسیم کند. او به دیگران کمک می‌کند تا به شناخت خود برسند و مشکلات آن‌ها را حل می‌کند. در رمان، عیسی هنگامی که به فیلیپین بازمی‌گردد، هیچ چیز در اطراف او تغییر پیدا نکرده است؛ بلکه آنچه تغییر پیدا کرده، درون اوست. او دیگر به دنبال

ناجی نیست تا بیاید و تمام آرزوها و خواسته هایش را برآورده کند، بلکه او به این نتیجه رسیده که تنها خودش می‌تواند یاری‌گر و ناجی خانواده‌ی میندوزا باشد. سرگردانی وجودی عیسی بین سرزمین پدری و مادری‌اش، دین پدری و مادری و حتی زبان پدری و مادری‌اش، به معرفت می‌رسد. او با تغییر افکار و گفتار خود با حقایق بیرونی هماهنگ می‌شود: «النتیجَةُ حَتَّى الْآنُ مُرْضِيَةٌ بِالنَّسَبَةِ لِي. الْمَتَّبَعِيُّ مِنْ زَمَنِ الْمُبَارَاةِ يَزِيدُ عَنْ نَصْفِ السَّاعَةِ لَسْتُ أَرْعَبُ بِمَتَابِعَتِهَا. لَا أُرِيدُ أَنْ أَفْقَدَ تَوَازُنِي. لَا أُرِيدُ أَنْ أُخْسِرُنِي أَوْ أُكْسِبَنِي . بِهَذِهِ النَّتِيجَةِ أَنَا...مُتَعَادِلٌ» (السنعوسي، ۲۰۱۲: ۳۹۶). تغییر دیدگاه و رویه‌ی عیسی نه تنها باعث تکامل شخصیت او می‌شود، بلکه خانواده‌اش را نیز سعادتمند می‌کند.

### فرزانه

تفکر واضح، روشن، منطقی و مستقل، از ویژگی‌های کهن‌الگوی فرزانه است. در واقع «هدف غایی هر شخصیتی نایل شدن به حیطة‌ی فردیت و درک نفس است. در این مرحله شخصیت که قبلاً با تفرد به رشد و توسعه‌ی کافی رسیده، می‌تواند هر درجه‌ای از تکامل را متجلی نماید» (هال، ۱۳۷۵: ۷۸). رمان ساقه‌ی بامبو، نشانگر تکامل شخصیت و فرایند تفرد عیسی است. همانطور که پیش از این گفته شد، او در آغاز دوره‌ی نوجوانی دچار سرگردانی است بنابراین همزمان با سفر به کویت، سفری روحی را آغاز می‌کند تا بتواند با شناخت هویت خود، روند تکامل فردیت خود را سرعت ببخشد. در پایان سفر به آرامش روحی رسیده و تجدید حیات روحی را تجربه می‌کند.

این کهن‌الگو با کهن‌الگوی پیر خردمند یونگ هماهنگ است. «یونگ گاهی پیر خرد را سنخ باستانی معنی می‌خواند اما چون این سنخ باستانی به اشکال گوناگون به‌عنوان مثال شاه یا قهرمان یا درمانگر و یا ناجی پدیدار می‌شود، شخص به وضوح باید کلمه‌ی معنی را به وسیع‌ترین مفهوم آن در نظر بگیرد» (فورد هام، ۱۳۵۱: ۱۰۸). عیسی پس از بازگشت از سفر، نمودی از کهن‌الگوی فرزانه است. او که از تفکر منطقی و واضح و روشن برخوردار می‌باشد، در کنار خانواده‌ی حقیقی خود به آرامش رسیده و هویت خود را ترکیبی از هویت فیلیپینی و کویتی می‌داند.

در آخرین صحنه‌ی داستان، مشاهده می‌شود که عیسی از همخوانی سرود دو کشور کویت و فیلیپین لذت می‌برد و نمی‌تواند بین آن‌ها تفاوت قائل شود. عیسی با مشکل خود کنار آمده و آن را حل کرده است: «انْفَجَرَ رَاشِدُ الصَّغِيرِ بَاكِيًا مَدْعُورًا بِسَبَبِ الصُّرَاخِ الَّذِي انْطَلَقَ فَجَاءَهُ فِي غُرْفَةِ الْجُلُوسِ لِرَكَلَةٍ سَدَّهَا اللَّاعِبُ الفلبينيّ ستيفانُ شروك استقرت في مرمي المنتخب الكويتي في

الْوَقْتِ الْإِضَافِي نِهَآيَةَ السُّوْطِ الْأَوَّلِ هَتَافَاتٌ وَ صَفِيرٌ فِي شَاشَةِ التَّلْفَازِ وَ عُزْفَةَ الْجُلُوسِ... الْآبْتِسَامَاتُ عَلَى الْوُجُوهِ مِنْ حَوْلِي... الْجَمِيعُ يَصْفِقُ بِفَرَحٍ إِلَّا أَنَا الَّذِي كُنْتُ أَشْعُرُ بِأَنِّي رَكَلْتُ الْكُرَّةَ فِي مَرْمَايَ» (السنعوسي، ۲۰۱۲: ۳۹۵) و در صفحات پایانی رمان احساس خود را به خوبی به نمایش می‌گذارد.

### دلچسب

از ویژگی‌های کهن‌الگوی دلچسب، لذت بردن از زندگی و حضور کامل در لحظه و زمان حال است. کهن‌الگوی دلچسب شامل «کمدین‌ها، دلچسب‌ها، طنزنویس‌ها، کاریکاتوریست‌ها و همچنین انسان‌های شوخ طبع می‌شود که شادی و خنده را همه‌جا با خود می‌برند. دلچسب می‌خواهد مزه‌ی زندگی را بچشد و آن را کاملاً تجربه کند. دلچسب راه لذت بردن از زندگی را می‌داند» (پیرسون و مار، ۱۳۹۳: ۱۲۴). در رمان، ترک کویت برای عیسی کار دشواری بود، اما او ساقه‌ی بامبو نبود که هر جایی ریشه بدواند؛ او به فیلیپین بازگشت تا از زندگی لذت ببرد: «تَرَكْتُ فِي أَوْسُطِ ۲۰۰۸، أَي قَبْلَ حَوَالِي ثَلَاثِ سِنَوَاتٍ مِنَ الْيَوْمِ، تَارِكًا فِيهَا كُلَّ شَيْءٍ مَاعِدَا قَنِينَةَ زَجَاجِيَّةٍ تَحْمِلُ تُرَابَ أَبِي، وَ عَلِمًا كَوَيْتًا صَغِيرًا كُنْتُ قَدْ نَبَّئُهُ إِلَى مُؤَخَّرَةِ دَرَجَاتِي الْهَوَانِيَّةِ ذَاتَ يَوْمٍ، وَ نَسَخْتَهُ مِنَ الْقُرْآنِ بِاللُّغَةِ الْإِنْكَلِيزِيَّةِ وَ سَجَادَةَ صَلَاةٍ لِأَدْرِي مَتَى سَأَسْتَعِدُّهَا بِانْتِظَامٍ» (السنعوسي، ۲۰۱۲: ۳۹۴). عیسی شاید کمدین نباشد، اما انطباق این کهن‌الگو بر او به این دلیل قابل توجیه است که ثروت سرزمین پدری‌اش را رها کرد و به فیلیپین بازگشت؛ زیرا تنها در آنجا حالش خوب بود و از زندگی لذت می‌برد.

همانطور که در این تحلیل مشخص شد، رمان ساقه‌ی بامبو دارای پیرنگ سفر قهرمان است که در آن قهرمان بر محدودیت‌های شخصی و یا بومی‌اش چیره می‌گردد. او به‌عنوان انسانی بی‌هویت و در جستجو می‌میرد، ولی چون انسانی کامل و متعلق به تمام جهان که هر ملیتی را عزیز می‌داند، دوباره متولد می‌شود. وظیفه‌ی خطیر او، بازگشت به سوی سرزمین مادری است، با اندیشه‌ای جدید و آموزش درسی که از زندگی در کویت آموخته است. در این مسیر او تمامی کهن‌الگوهای این سفر تکاملی را تجربه می‌کند.

## نتیجه‌گیری

رمان ساقه‌ی بامبو از پیرنگ سفر قهرمان برخوردار است. در این اثر روند و فرایند تفرد به کمک کهن‌الگوها به خوبی دیده می‌شود. عیسی با شروع یک سفر، در واقع در حال حرکت از ناآگاهی به خودآگاهی است. در مرحله‌ی اول او برای شروع این سفر با مشکلات و موانع زیادی روبرو می‌شود و در آغاز داستان معصومی است که انتظار بهشت را از دیگران دارد و چون درد و رنج بر او غلبه می‌کند، کهن‌الگوی یتیم را تجربه می‌کند.

عیسی در سفر تجربیاتی به دست می‌آورد و با مشکلات زیادی روبرو می‌شود و کهن‌الگوهای این مرحله از سفر را تجربه می‌کند. او نابودگری است که برای خانواده‌ی خود مشکلات زیادی ایجاد می‌کند، جستجوگری است که برای پاسخ به سوالاتش و پیدا کردن هویتی مشخص به سفر می‌رود و عاشقی است که در پرتو عشقش، خانواده‌اش را به آرامش می‌رساند. کویت در رویاهای کودکی‌اش، بهشتی بود که او را به تمام آرزوهایش می‌رساند؛ اما برخلاف انتظارش در کویت با وجود امکانات زیاد چون ریشه ندارد، سال‌های سختی را می‌گذراند اما ثمره‌ی تحمل این سختی‌ها تکامل شخصیت و رشد فردیت او است.

عیسی جادوگری است که با تغییر دیدگاهش به هویت مورد نظرش دست می‌یابد. هرچند که این هویت لزوماً بر یک ملیت و یک دین تکیه ندارد. عیسی فرزانه‌ای است که دچار سرگردانی عمیقی بین سرزمین پدری و مادری، کیش پدری و مادری و حتی زبان پدری و مادری است؛ در طول داستان این مشکل خود را حل می‌کند. در مورد ادیان مختلف آگاهی به دست می‌آورد و به این نتیجه می‌رسد که همه‌ی ادیان را دوست دارد. کهن‌الگوی حاکم او را مختار می‌کند تا با وجود اینکه شناسنامه‌ی فیلیپینی و کویتی دارد، زبان فیلیپینی را برای نوشتن رمان خود به کار برد. در پایان داستان او مردی بالغ است که در زمین پدربزرگش همانجا که ریشه دوانده بود، در کنار خانواده‌ی خود فرزندی به دنیا می‌آورد که به یاد پدر و سرزمین پدری‌اش نام نهاده است. این بازگشت او به جایی که دوست دارد نمودی از کهن‌الگوی دلچک است.

## پی‌نوشت‌ها

1. Id
2. Ego
3. Super ego

## منابع و مآخذ

- السنعوسی، سعود، (۲۰۱۲)، *ساق البامبو*، بیروت: الدار العربیه للعلوم.
- پیرسون، کارول. اس و هیو. کی. مار، (۱۳۹۳). *زندگی براننده‌ی من*. ترجمه‌ی کاوه نیری. هشتم. تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- سرمدی، مجید، مصطفی گرجی و سولماز مظفری، (۱۳۹۳)، «بررسی سفر قهرمانی شخصیت در رمان شازده احتجاب با تکیه بر کهن‌الگوهای بیداری قهرمان درون»، *ادبیات پارسی معاصر*، سال چهارم. شماره‌ی دوم: ۵۳-۸۱. فوردهام، فریدا، (۱۳۵۱)، *مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ*. ترجمه‌ی مسعود میر بها، چاپ دوم. تهران: انتشارات اشرفی.
- قشقای، سعید و مهدیه اسدی، (۱۳۸۹)، «سپهری و تجلی آنیما در گیاهان»، *فصلنامه بهار سخن*، سال ششم: شماره ۱۶: ۹۳-۱۱۴.
- کمیل، جوزف، (۱۳۷۷)، *قدرت اسطوره*، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز.
- کمیل، جوزف، (۱۳۸۹)، *قهرمان هزار چهره*، ترجمه‌ی شادی خسرو پناه. مشهد: گل آفتاب.
- کمیل، جوزف، (۱۳۹۸)، *سفر قهرمان*، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز.
- مکاریک، ایرناریما، (۱۳۸۳)، *دانشنامه‌ی نظریه‌های ادبی*، ترجمه‌ی مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- هال، کالوین. اس و ورنون جی نوردبای، (۱۳۷۵)، *مبانی روانشناسی تحلیلی یونگ*. ترجمه‌ی محمدحسین مقبل. تهران: رودکی.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۶۸)، *چهار صورت مثالی*، ترجمه‌ی پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۷)، *انسان و سمبل‌هایش*. ترجمه‌ی محمود سلطانیه. تهران: جامی.
- Booker, C. (2010). *The seven basic plots: Why we tell stories*. A&C Black.

## دراسة النموذج الأصلي لرحلة البطل في رواية ساقه البامبو لسعود السنعوسي

زهرا خسروي زارگر<sup>١</sup>\*

احمد لامعي گيو<sup>٢</sup>

### المُلخَص

إنّ الأنماط الأولى لايقاظ البطل الداخلي، هو سير بطل القصة نحو الكمال ورؤيا الفرد استناداً إلى وجود الأنماط الأولى الأخرى. وتحصل الشخصية على معرفة عميقة لذاتها ومعنى الحياة الهامّ خلال الرحلة البطولية. وتستحقّ رواية ساقه ي بامبو للكاتب الكويتي سعود السنعوسي أن يتمّ دراستها من حيث تكامل شخصيّة البطل. والهدف من هذا البحث الذي تمّ بطريقة وصفية وتحليلية، هو تحديد مسير نموّ وتكامل شخصيّة عيسى في رواية ساقه ي بامبو بالاعتماد على النمط الأولي لأسفار البطل. وتوضّح نتائج البحث إلى أنّ عيسى/ هوزيه عشية سفره هو طفل ذو نموذج قديم معصوم يختبر النمط الأولي لليتيم بسبب تحمل الآلام. حيث تتسبّب هذه التجربة بذهاب البطل للبحث عن أرض للسلام. ويأتي الشيخ الحكيم (غسان) للقاءه ويحثّ البطل على السفر. وفي نفس الوقت الذي يطئ فيها عيسى تراب الكويت يسافر إلى عالم روحه. يؤدّي هذا السفر الذي يعدّ نمطاً أولياً لتكامل الفرد في النهاية إلى تجديد روحه. كما أنّ عودته من السفر تجلب الهدوء والسلام له ولأسرته مع تجربة الأنماط الأولى الأخرى. وتوضح معرفة عملية نموّ وتكامل شخصيّة عيسى في رواية ساقه ي بامبو أنّ هذا الاتجاه يتطابق بشكل عام مع النمط الأولي لسفر البطل.

الكلمات الدليلية: الأنماط الأولى، سير، بطل، سعود السنعوسي، ساق البامبو.

١- طالبة دكتوراه في فرع اللغة الفارسية و آدابها بجامعة بيرجند

٢- أستاذ مشارك في فرع اللغة العربية و آدابها بجامعة بيرجند